

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

درباره مفاد جمله لا ضرر تا اینجا چهار قول به اصطلاح نقل شد که اصحاب متأخر ما غالبا فائند و یک قول اینکه نهی باشد که عرض کردیم قبلا هم بود صاحب عناوین ظاهرا بع د مرحوم آقای شیخ الشریعه اصرار کرد و عده ای هم بعد از ایشان تمایل به همین رأی پیدا کرد. قول دوم اینکه مراد نفی حکم به لسان نفی موضوع باشد که این را هم بعضی ها قبلا گفتند و صاحب کفایه خیلی این را تشدید کرد عده ای هم بعد به این تمایل پیدا کرد.

سومش هم مبنای شیخ که نفی حکم باشد که برگردد به حکومت که عرض کردیم مرحوم آقای نائینی و استاد و اینها قائل هستند و همین هم مشهورتر است.

چهارم هم اینکه مراد نفی ضرر غیر متدارک باشد به اصطلاح آقایان که البته در میان این آقایان متأخر کسی قبول نکرده است بلکه به قول آقای خویی ابعد الوجوه قرارش داده اند و اشکالات ایشان را عرض کردیم طبعاً دیگران هم اشکالاتی دارند که مراجعه شود خیلی بحثش نمی کنیم.

عرض کردیم این در حقیقت در میان اهل سنت این قول رایج است لکن نه به معنای ضرر غیر متدارک به معنای الضرر یزال. یعنی ضرر را باید از بین برد. یعنی به عبارتی که ما عرض کردیم مفاد لا ضرر اثبات است. مفادش نفی نیست. اینکه می گوید لا ضرر، یعنی من در مقام تشریع کاری می کنم که ضرر برداشته شود. مثلاً اگر خیار غبن معامله غبنی بود بیع غبنی بود من با جعل خیار ضرر را بر می دارم. به مجرد اینکه بگویم آقا ضرر زن شما چرا ضرر زدی این کافی نیست. یا نفی باشد. بلکه مثلاً بگویم آقا این معامله لازم الوفا نیست. نفی یعنی این. لا یجب الوفا. این معامله لازم نیست. می گوید این کافی نیست. باید بگوید که جعل خیار کردم. تا این ضرر برداشته شود حالا توضیحش را بعد عرض می کنم. لذا مفاد این جمله مفاد اثباتی است. عرض کردیم که بعید نیست در مجموع روایات و اقوال ما شواهدی برای این رأی که ظاهر تعبیر نفی است مراد جدی اثبات است آن مراد اصلی و جدی اش جهت اثبات است. شواهدی بر این پیدا شود در عده ای از موارد.

در خود همین لا ضرر یک روایتی در کتاب دعائم خواندیم که اگر دیوار مشترک را خواست خراب کند به او می گویند خراب نکن. لقول النبی لا ضرر. بعد اگر خراب هم کرد کَلَفَ لبنائه. ظاهرش این است که تتمه همان مسئله ضرر است. یعنی از لا ضرر استفاده کرده است که اگر طرف گوش نکرد و دیوار را خراب کرد به لا ضرر می گوئیم باید دیوار را دومرتبه درست کند.

عرض کردیم عده زیادی از فقها چه شیعه چه سنی چه غیر در مبحث خیار غبن تمسک به لا ضرر کرده اند برای اثبات خیار. این مورد دوم.

در آن حدیثی که سندش هم معتبر بود در آن کتاب محاسن شخص سندش از اجلا اصحاب حالا از محاسن نقل شده است از موسی بن جعفر نقل می کند که مبتلا شدم مثل همین گمرک ها که آن زمان بود که حالا شکل دیگری است مثل همین اوراق بیان مالیاتی که مثلا چه مقدار دارد در گمرک از او می پرسند که چقدر اموالت است این برای اینکه کم بگوید قسم می خورد. قسم ها هم بین اهل سنت این طور بود که زوجتی طالق اموالی صدقه و عیدی و احرار اگر خلاف این بگویم. این به اصطلاح معروف به قسم به عتق و به صدقه و به طلاق. قسم به طلاق مراد این بود که اگر من دروغ بگویم زخم مطلقه باشد بردگان من آزاد شوند و اموال من هم صدقه.

امام می فرماید که اشکال ندارد قسم بخور و این قسم ارزش ندارد. یعنی چیزی واقع نمی شود. یعنی به عبارت دیگر این قسم منشأ این نمی شود که عتق شود با اینکه آن حکم وضعی است بهر حال قسم خورده است بعد هم تمسک فرموده اند که پیغمبر فرمود ان الله رفع عن امتی الخطأ و النسیان و لم یتیقوا. البته لم یتیقوا که اینجا شاید ما نسوا باشد. ما اکرهوا علیه ما اخطئوا و ما لم یتیقوا. علی ای حال امام علیه السلام به حدیث رفع تمسک میکند و سابقا هم عرض کردیم ما تنها موردی که فعلا داریم ائمه به حدیث رفع تمسک کردند همین است. غیر از این مورد نداریم. در بحث حدیث رفع مفصل آنجا توضیح دادیم تنها موردی آن هم حدیث رفع ثلاثی که عامه نقل کرده اند. متنش هم با متن عامه فرق دارد.

بهر حال تنها موردی که امام تمسک فرمودند به حدیث رفع در اثبات صحت طلاق یا اثبات صحت عتق همین حدیث است. جای دیگر هم نداریم. و این مفادش این است که با حدیث رفع اثبات یک حکمی می خواهند بکنند امام علیه السلام. عرض کردم حدیث شائبه تقیه دارد غیر از این هم ما نداریم. تطبیق حدیث رفع این مورد سوم مورد دیگری که هست در مسئله چند بار خواندیم روایت عبد الاعلی مولا آل اعین که می گوید انگشتم فلان شد و بعد رویش دوا گذاشتم امام فرمود هذا و اشباهه تعرف من کتاب الله ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علی المراه. این نکته اساسی اش این است که امام می فرماید از این عبارت ما جعل علیکم فی الدین من حرج این حکم

فهمیده می شود. این عبارت خیلی مهم است. هذا و اشباهه تعرف من کتاب الله. یعنی یک فهم طبیعی است. یک فهم عادی است در دنیای اسلام از ما جعل علیکم فی الدین من حرج خب فرض کنید ما جعل فی الدین من حرج این است که انسان وضو نگیرد و تیمم کند. امام می فرماید که نه اثبات. امسح علی المراه. روی همان مراه، مراه عرض کردم در لغت اصلی به معنای کیسه صفرا است. کیسه صفرا کیسه باریکی است که پهلوی کبد قرار دارد. صفرا را که در کبد تولید می شود به آنجا می فرستد به عنوان بانک صفرا. این اسمش مراه است چون بعضی از این داروهای که برای زخم بوده است و استعمال بیرونی داشته است ماده اش همین صفرا بود به آن مراه می گفتند. خود صفرا بود به آن دارو مراه می گفتند. مراد از مراه اینجا داروهای مخصوصی بود که روی زخم می گذاشتند. امام علیه السلام می فرماید امسح علی المراه، این مهم نیست امسح، هذا و اشباهه تعرف من کتاب الله. این نکته ای که ما می خواهیم بگوییم این است. یعنی امام می فرماید که این یک فهم عادی است که شما از نفی اثبات بفهمید.

یعنی آن نکته ای را که بنده می خواهم عرض کنم همین است. معلوم می شود در مجموعه روایات در جو فقهی از نفی اثبات می فهمیدند. این تعبیر خیلی البته روایت مشکل دارد به خاطر راوی اخیرش عبد الاعلی مولا آل صام البته این هم منفرد است. متأسفانه ما دیگر نظیر این نداریم.

س: از اینجا اثبات فهمیده می شود ... امسح حکم امام است می گوید وضو نگیر بعد آن جدا از...

ج: پس کجا دارد که وضو نگیر؟ وضو نگیر که در آن ندارد.

س:

ج: نه امام می فرماید نمی خواهد روی خود ناخن مسح بکشید. روی همان دارو مسح بکش. آن وقت مسح کشیدن روی دارو از خود آیه در می آید. ما جعل علیکم فی الدین من حرج. از آیه که این در نمی آید. از آیه در می آید چون عرض کردم اینجا چون زفر است، ناخن. می گوید افتادم به زمین خوردم نمی دانیم حالا فوق زفری این زفرش از دستش بوده است یا از پایش بوده است. اصلاً این هم برای ما خیلی واضح است. آن ناخنی که از این آقا افتاده است از دست است یا پا. فرقی این است که اگر از دست افتاده باشد خیلی سنگین تر است چون دست باید غسل شود. یعنی امام می خواهند بفرماید اضافه بر اینکه غسل نمی شود مسح بر مراه هم از این آیه در می آید.

س: هذا...

ج: هذا و اشباه حکم این مسئله.

س: همین مقدار غسل نخواستن همین مقدار فقط.

ج: نه بعد می گوید امسح علی المراه. از کجا؟ ظاهرا از خود قرآن است. ظاهرا نظر حضرت به خود قرآن است. آن وقت اگر پا باشد. ناخن پا باشد آن وقت وظیفه پا که مسح است پیش اهل سنت غسل است. آن وقت مسح بشره منتقل می شود مسح بر مراه. اگر دست باشد مشکلش بیشتر است. پا باشد مشکلش کمتر است. این هم مورد دیگر. عرض کنم به اینکه بعدش هم کرارا عرض کردیم فقهای اسلام هم به حدیث رفع و هم به حدیث حرج آیه حرج و هم به حدیث لا ضرر تمسک کرده اند برای اثبات اصلا یک امر شایع جاری بوده است. این هم که خب هست نمی شود انکار کرد.

معروف در جو فقهی آنهایی که قبول داشتند این مطلب را قبول داشتند. حالا اگر بشود بیاوریم یک روایتی است المرأة لا تترك بلا زوج. آن وقت یک موردی است که شکی است در یک نحو بعد امام می فرماید المرأة لا تترك بلا زوج. این برود ازدواج کند. از این حکم سلبی یک حکم ایجابی در آوردند. خودمان خواندیم در ذهنم نیست کجا است دیشب و امروز هم حال نکردم مراجعه کنم. المرأة لا تترك بلا زوج امام از این روایت باز یک حکم ایجابی در می آورند. باز از روایاتی که دارند لا یبطل دم امراه مسلم. خون مرد مسلمان باطل نمی شود. حالا که خیلی باطل می شود ماشاء الله. عرض کردم در روایات ما یبطل آمده است در روایات اهل سنت لا یطلّ آمده است. طلّ یطلّ یعنی از بین رفتن. پاک شدن. لا یطلّ لکن در کتب لغت نوشته اند که در کتب فقها غالبا خوانده شده است لا یُطلّ. به صیغه مجهول. صحیحش صیغه معلوم است. لا یُطلّ دم امراه مسلم. به صیغه مجهول هم در کلمات علما خوانده شده است لا یُطلّ دم امراه مسلم. خيله خب این به صیغه نهی است.

در یک روایتی دارد که امام فرمودند کسی در زمان امیر المؤمنین وقتی از مسجد کوفه آمدند بیرون دیدند یک جسدی افتاده است معلوم نیست که چه کسی او را کشته است. مهمش این است که حضرت می فرمایند که لا یبطل دم امراه مسلم دیه اش را از بیت المال بدهید. با اینکه آن نفی است. لا یُطلّ دم امراه مسلم، لا یبطل دم امراه مسلم، حالت نفی است. خب حالا اینجا فوقش آن روایت جایش جایی باشد که قاتلش معلوم باشد. قاتلش در هر نحوی باشد باید از آن بگیریم. مثلا ضرر بکند نکند. فوقش این است دیگر مفاد آن روایت این است.

س: بعضی ها می گویند قاتلش معلوم نیست

ج: خب چرا از بیت المال بدهند؟ به ما چه مربوط است بهر حال یک قاتلی داشته است بعد پیدا کند. این حکم یعنی امام می فرمایند وقتی پیغمبر فرمودند خون مسلمان هدر نمی رود باطل نمی شود یعنی من برایش چاره درست می کنم. معنایش این است دیگر. این همان اثباتی است که ما می گوئیم. شبیه ضرر غیر متدارک. آن را در آوردید؟

س: الحسن بن محمد بن سماعه

ج: الحسن بن محمد بن سماعه باید از کتاب شیخ طوسی باشد قاعدا چون ایشان ابتدا کرده است به اسم ایشان از بزرگان واقفیه است شیخ کتاب ایشان داشته است البته شیخ آثار ایشان را توسط مرحوم کلینی از حمید نقل می کند. غالبا این راه است. اما در مواردی در تهذیب ابتدا به اسم خود این شخص کرده است که عرض کردیم فقیه بزرگواری است در بین واقفیه لکن خیلی شیخ کان شیدید العناد فی الوقف. کان یعاند فی الوقف. ایشان تصریح نکرده است یک قصه ای هم بعد نقل می کند. این اصطلاح یعاند فی الوقف کسانی بودند از واقفیه که نستجیب بالله به امام رضا و ائمه بعدی حضرت جواد و اینها اهانت می کردند. الفاظ زشت به کار می بردند. واقفیه عادی آنها بودند که می گفتند اینها آدمهای خوبی بودند اشتباه کردند. اینها که یعاند فی الوقف نسبت به ائمه متأخر الفاظ زشت به کار می برند.

س: عن جعفر بن سماعه و الحسن بن حسن بن عдіس عن ابان عن عبد الرحمن بصری عن ابی عبد الله علیه السلام.

ج: سندش خوب است به استثنای همین واقفیه مع اند و الا مشکل ندارد.

س: امْرَأَةٌ طَلَّقَتْ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ قَالَ تَتَزَوَّجُ هَذِهِ الْمَرْأَةُ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ زَوْجٍ

بینید خیلی عجیب است. امراه طَلَّقَتْ علی غیر السنه. یعنی این وضعیت روشن نیست چون طلاق سنی داده نشده است. امام می فرماید، بفرمایید بخوانید

س: قَالَ تَتَزَوَّجُ هَذِهِ الْمَرْأَةُ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ زَوْجٍ

بینید، تزوج. حکم اثباتی آوردند. محل کلام است که این اصلا درست است شوهر دارد یا خیر. چون طلاق غیر سنت یعنی طلاق رجعی. دقت کنید.

تزوج هذه المرأة و لا تترك مرأه بغیر زوج، این تترك مرآه بغیر زوج را با اینکه مفادش مفاد سلب است دقت می کنید لا تترك را به این معنا یعنی ما باید کاری کنیم که اگر زن در مورد مشکوک بود چون لا تترك بغیر زوج ازدوجا کند. تزوج هذه المرأة خیلی عجیب است

ابتدائاً به هم انسجام ندارد لا تترك المراه بغير زوج یعنی زنی که شوهر ندارد و آزاد است این به هر حال طلاق بدعی داده شده است. دقت کنید.

مع ذلك به همین تمسک فرموده است امام لا تترك المراه بغير زوج پس این زن ازدواج کند. دقت کردید چه شد؟ پس این زن ازدواج کند. اینها عده ای از مواردی بود که فعلاً خدمتان عرض کردیم. طبعاً موارد دیگری هم هست که احتیاج به بحث دارد. حالا حال نداریم. از مجموعه این شواهد به نظر من و مخصوصاً با ضمیمه فهم فقهای عام که اهل سنت و زیدیه و شیعه های بعد از مرحوم علامه و اینها بوده است البته می گویم آن هایی که به خیار غبن و شفعه تمسک کردن به لا ضرر ظاهرش این است که اینها از لا ضرر یعنی به عبارت دیگر در زبان رسول الله و در اصطلاح رسول الله و اهل بیت وقتی صیغه نفی به کار برده می شود مراد جدی اثبات بوده است. حالا اسم این را گذاشته اند ضرر غیر متدارک در اینجا در لا ضرر. در حقیقت این نیست. نکته فنی آن است که من عرض کردم. لا یطلّ دم امراه مسلم بسیار خوب لا یطل دم امراه مسلم مثلاً بین دو نفر است بین سه نفر است اما اصلاً نمی دانیم کیست. هیچ خبر نداریم امام فرمود از بیت المال بدهید. خون مسلمان یعنی وقتی شارع فرمود لا یطل دم امراه مسلم یعنی من جبرانش می کنم. معنایش این است. لا یطل یعنی من راهی برای جبران دارم. لا تترك المراه بغير زوج یعنی من کاری می کنم که ازدواج کند. این هم که گفتند در لا ضرر خوب می دانید در حدیث رفع هم آقایان اهل سنت زیاد تمسک کرده اند برای اثبات. عرض کردم در کلمات عده ای از علمای ما هم هست برای اثبات. اما در روایت فقط یک روایت است. به حدیث رفع تمسک شده است برای بطلان طلاق. چون عرض کردیم سابقاً اصلاً این طلاق واقع نمی شود. این طلاق و این عتق و طلاق، عتاق و طلاق و صدقه واقع نمی شود به خاطر مسئله رفع عن امتی ما اکرهوا الیه اینجا حالت اکراه پیدا شده است. این مجموعه شواهدی بود که ما اقامه کردیم و عرض کردیم این معنایی که آقای خوبی فرمودند و دیگران دیگر ما عبارت آقای خوبی را به عینه خواندیم ابعد الوجوه خیلی ابعد الوجوه هم نیست که حالا خیلی خیال کنند ابعد الوجوه است به هر حال این هم معنای چهارم بود با یک توضیحاتی که داده شد.

معنای پنجم عرض کردیم بعد از مرحوم شیخ الشریعه که قائل به نهی شدند، بعضی از آقایانی هم که قائل به نهی شدند حمل کردند روایات را به احکام سلطانی. یا به تعبیر بنده در مقام اجرا. این هم تدریجاً یکی از معانی لا ضرر حساب شد که برگردد به مقام اجرا و مثلاً این تصور که این یک راه بسیار خوبی است عرض کردیم سابقاً این مطلب فی نفسه مشکل ندارد چون روایت موثقه زراره موردش همین است. ابن بکیر موردش همین است. حرف بدی هم نیست امکان دارد. لکن خلاف مألوف بین فقها است. اذف آن نکته را که ما از ابن

حزم نقل کردیم مال هزار سال قبل تقریباً با کم و زیادش ایشان می گوید اگر مقام اجرا باشد این اصلاً نیاز به حدیث ندارد تعبد ندارد. اصولاً در حاکم اسلامی باید کاری کند که اگر احکام موجب شد که در یک اطلاقش به جایی برسد که در اجرا برای دیگران ایجاد مضرت و اینها کند باید جلوییش گرفته شود. این هم معنای پنجم. معنای ششم خلاصه اش این است که روی تناسباتی که بین مواد هست و مورد معنا هست لا ضرر را بزینم به حکومت. لا ضرار را بزینم به اجرا. یعنی این است که انسان ضرر به دیگری نرساند یا خودش متضرر نشود این لسانش حکومت است. اما بحث ضرر این که انسان به دیگران در جامعه ضرر نرساند و ایجاد ضرر بر دیگران نکند این یک معنای اجتماعی است. این می خورد به مقام اجرا. نصفش می خورد به مقام حکومت مثل ما قاله الشیخ نصفش هم می خورد به مقام اجرا. این را هم آقای سیستمی در رساله شان احتمال داده اند و شرح داده اند آقایان مراجعه کنند.

معنای هفتم بیاییم بگوییم اصولاً لا ضرر ولو مفادش نفی است لکن در حقیقت اینکه موارد ضرر در شریعت حساب کنیم موارد احکام، احکام وضعی احکام تکلیفی نمی دانم موضوع باشد خود تشریع باشد خود حکم باشد و متعلق باشد خصوصیات که دارد مختلف است. یکنواخت نیست. یکدفعه فعل ضرری است یکدفعه عنوان معامله است یک دفعه چیز دیگری است عناوین مختلف دارد. بیاییم بگوییم لا ضرر اساساً به معنای نفی است. لکن این نفی بودن منافات ندارد که در جاهایی هم اثبات باشد. یا اثبات های خاص باشد. اصلاً یک معنای جامعی را تصور کنیم. چون نحوه کار مختلف است. مثلاً من باب مثال یکدفعه برای شما روز گرفتن ضرری است خب بگوییم لا ضرر وجوب روزه را بر می دارد. این خیلی آسان است. یکدفعه یک معامله برای شما ضرری است. یک کتابی که قیمتش هزار تومان بوده است شما روی جهالتان یا حالا خدعه طرف مقابل خریدید ده هزار تومان. خب این برای شما ضرری است. اینجا چه کار کنیم؟ این که ما لا ضرر یکی است لکن چون موارد فرق می کند مثلاً اینجا مشکل چیست از کجا درست شد مشکل از لزوم عقد. شارع به من گفت اوفوا بالعقود. به خاطر لزوم عقد من در ضرر می افتم. خب لا ضرر شارع این ضرر را بر می دارد. یعنی چه؟ لزوم را بر می دارد. یعنی می شود عقد جایز مثل هبه.

آیا شارع اگر لزوم را برداشت این معنایش چیست؟ بعدش هم آن طرف هم می تواند فسخ کند. آن کسی که به من فروخته است. در صورتی که ما در باب خیار می گوییم فقط من که مغبون هستم می توانم فسخ کنم آن که غابن است که دیگر حق ندارد. مضافاً اگر لزوم را برداشت خب برداشتن این لزوم به این نحو هم تصور می شود که شارع بگوید که آن آقا بیاید مابه التفاوت را بدهد و عقد لازم شود. لذا خوب دقت کنید این طبیعت یک التزام و یک عقد این است که مشکل درست کرد. یک دفعه می گویند خوردن غذا برای شما ضرری است

خب می گویند نخور. نخوردن شراب برای شما ضرری است می گویند خب بخور. روایت دارد که نه از باب دوا چون روایت دارد خدا لم فی الحرام دواء ۲۵/۲۳

لکن خب به جهات دیگر اسلام حراسی که در غرب هست این مجبور است جلوی افراد یک مقدار شراب بخورد تا اثبات کند که مسلمان نیست. خيله خب. اینجا شراب نخوردن برای او منشأ ضرر می شود خب برداشته شود حرمت شراب نخوردن. با لا ضرر خیلی راحت می شود حرمت را برداشت.

اما اگر عقدی منشأ ضرر شد چه کار کنیم؟ این رأی، رأی هفتم در حقیقت می گوید که ما موارد را حساب می کنیم. طبق حسابی که در موارد هست می رویم جلو. مثلاً در باب جبیره. در باب جبیره جبیره در اصل لغت به معنای دو تا چوبی است که روی جرحی که شکستگی یا در رفتگی استخوان را روی آن قرار می دهد. جبیره این است اصلاً. اما اینکه شما دستتان زخم شده است روی آن زخم مثلاً مراره، مرهم مالیدید. اسم این جبیره نیست. اینها ملحق به جبیره شده اند. جبیره یک چیز است. یا یک زخم مکشوف دارید نمی توانید بشوید می گویند یک پارچه روی آن بگذارید و روی پارچه مسح کنید. این هم جبیره نیست. این که در کتاب عروه حالا کتاب عروه فی احکام جبائر را بیاورید عبارت عروه را بخوانید. این اگر زحمتتان نیست عبارت عروه در احکام جبائر ببینید جبیره در اصل یکی است. چند تا را فقها به آن اضافه کرده اند. اینها هیچ کدامشان جبیره نیستند. بخوانید

س: فإن حصل في مواضع الغسل أو المسح جبيرة يضر حلها و لا يمكن في الغسل إيصال الماء إلى ما تحتها إلا بالإجراء و لا بالوضع في الإناء

ج: نه قبلش است

غرض این که در عروه چند قسم ذکر کرده است. جبیره یکی است اینها همه ملحق به جبیره هستند.

س: اصلی که فرمودید چیست؟

ج: دو چوبی که روی شکستگی و در رفتگی می گذاشتند. یا شکستگی باشد یا در رفتگی باشد یا مویه کردن استخوان. دو تا چوب که می گذاشتند بعد می بستند این اسمش جبیره است. اسم جبیره این است. ما یجبر به الکسر. اما زخم هست روی زخم دوا گذاشتیم. زخم است باز است آب به آن نمی رسد روی آن یک چارپه می گذارند می گویند بگذارید مسح کند. انواع این جبیره اینها هیچ کدامشان جبیره نیستند. به استثنای همان شکسته بقیه هیچ کدام جبیره نیستند. دقت می کنید؟ حالا اگر فرض کنید در غسل ضرری شد جبیره نبود. خب

در اینجا یک احتمال هست بگوییم کلاً منتقل به تیمم می شود یک احتمال می گویند چون در جبیره که در شکستگی بود شارع فرمود به اینکه مسح بر جبیره کنید اینجا هم همان کار را بکنید. با لا ضرر. و این شما با لا ضرر می خواهید چه کار کنید که گفت یضربه الآن گفت عروه. شما می خواهید با لا ضرر اینها را درست کنید. خب لا ضرر اگر نفی باشد فقط می گوید که وضو واجب نیست نفی که همین است. شما در لا ضرر چه می فهمید؟ اما اینکه این منتقل می شود به وضوی جبیره ای، اعضای دیگر را غسل کند اینجا را یک پارچه بگذارد روی آن چاره مسح کند. این فهم. اینکه از تو لا ضرر در نمی آید. شما لا ضرر را در بیع زدید به معنای خیار. خب این چه ربطی به وضوی جبیره در اینجا دارد در زخم دارد. لذا این چه می گوید این هفت هم روشن شد این می گوید که لا ضرر خودش اساساً نفی است. لکن در بعضی از جاها به همین حالت نفی می ماند. در بعضی از جاها حالت اثبات هم دارد. پیدایش کردید؟ بخوانید

س: فصل في أحكام الجبائر وهي الألواح الموضوعة على الكسر

ج: ببینید و هی یعنی جبائر. الألواح الموضوع على الكسر این خودش جبیره است. جبیره همین است همین یکی. بعد بخوانید؟

س: و الاخرق و الادويه

ج: و الخرق. پارچه ای که روی زخم بگذارند این هم جبیره نیست. حتی روی کسر بگذارند. جبیره خصوص آن چوبی است که می گذارند. و الخرق جمع خرقه. پارچه هایی که میبندند. مثل این باندهایی که امروز دور زخم می بندند. این جبیره نیست اصلاً. بعد از خرق؟

س: و الادويه الموضوعه

ج: دوايي بگذارند روی زخم این هم جبیره نیست. اینها تمام ملحق هستند. لذا از نظر فنی اگر کسی آنجا حاشیه دارد باید نگاه کند الحاق ثابت شده است یا خیر. و الا طبق قاعده اصلاً این ها هیچکدامشان جبیره نیستند.

س: در لغت می فرمایید؟

ج: بله فی الاصل این است اصلاً. اصل جبیره این است. بعدش دو مرتبه؟

س: ...

مجبور هستند در جرح جبر نمی گویند. در جرح جبر را در کسر می گویند. شکستگی یا در رفتگی. یا به اصطلاح عرب ها فطر می گویند و ایرانی ها مویه شدن. مویه کرده است استخوان. البته به لهجه محلی فطر می گویند. فطر یعنی مویه ای در استخوان پیدا شده است. این هایی که می گذارند اینها تمام جبیره است. آن چوبی که می گذارند. بقیه اش همه الحاق است. بعدش چیزهای دیگری هم دارد

س: «و علی التقديرين إمّا في موضع الغسل، أو في موضع المسح، ثم إمّا على بعض العضو أو تمامه»،

نه حالا غرض اینکه انواع که تصور شده است پس بنابراین خوب دقت کنید چه می خواهم بگویم. شما مثلاً ایشان بعدش هم می گوید ضرر. شما اگر یک زخم بازی داشتید موجب ضرر بود چون در جبیره آمد انتقال به وضوی جبیره ای در اینجا هم می گوئیم انتقال به تیمم نباشد انتقال به وضوی جبیره ای از باب لا ضرر. این در لا ضرر که دیگر نخواییده است و وض جبیره ای. در لا ضرر نخواییده است خیار غبن. این یک فهم فقهایی است که از مجموعه روایات در می آورد. اولاً شارع مقدس جعل خیار کرده است. مثلاً البیعان للخیار ما لم یفترقا. خود فاذا افترقا فلا خیار. این خودش جعل خیار کرد. مضافاً که خود خیار یک امر عقلایی است. یعنی برای افراد در یک زمینه های خاصی یک نوع حق ایجاد می کنند. حکم هم نیست. لذا مشهور است در السنه فقها ما یک جواز حکمی داریم و یک جواز حقی داریم. جواز حکمی آن است که شارع قرار داده است. تبدیل هم نمی شود قابل اسقاط هم نیست قابل تنازل هم نیست. مثل هبه. شما یک مالی را به طرف هدیه می دهید می گوئید شرط هم می کنم که در آن رجوع نکنم. بعد خواستید رجوع می کنید اشکال ندارد. چون این حکم است جواز رجوع در هبه حکم است. حکم دست شما نیست که آن را الغا کنید. آن چه که دست شما است حق است نه حکم.

عرض کردیم در باب حق تفسیری که الآن در این کتاب سنهوری آمده است ظاهراً در غبن بیشتر روی این تفسیر نظر دارند ما جعل لساھل الشخص. حق عبارت از آن است که به نفع کسی یک چیزی را قرار می دهند. قانون به نفع کسی. عرض کردم مرحوم آقای نائینی حق را درجه ضعیفه از ملک می دانند مثل خیار. یک درجه ضعیفه. لکن ظاهر عبارت سنهوری تعریف قانونی ای که امروز از حق می هند این است ما جعل لساھل الشخص. چون جعل لساھل الشخص طبیعتاً قابل اسقاط است. طبیعی اش این طور است. بله طبیعتاً شاید قابل انتقال نباشد اما طبیعتاً شاید قابل ارث هم باشد. این بحث هایی هست که در باب خیار دارند در احکام خیار آنجا متعرض شده اند. خوب دقت کنید پس اصل خیار ثابت است آن حقی است برای شخص قرار می دهند یا برای دو نفر قرار می دهند برای اینکه سلطنت بر فسخ عقد داشته باشند. و این حق از خصائصش این است که قابل اسقاط است. این عقد خصائصش این است که شما می توانید حتی بعد از عقد حتی قبل از عقد شرط اسقاط کنید. حق است دیگر حق شما است. شما می گوئید که من این را فروختم به شرط اینکه خیار

غبن نداشته باشم ولو بلغ ما بلغ. این حق شما است می توانید اسقاطش کنید. حالا اگر شما یک چیزی را خریدید و مغبون شدید نکته فنی را دقت کنید ما آمدیم گفتیم لا ضرر بر میدارد. چه را بر می دارد؟ اوفوا بالعقود. خيله خب. این است که از زمان شیخ به این طرف بیشتر اصحاب ما روی این رفته اند که با لا ضرر اثبات خیار نمی شود کرد. چرا؟ چون آنها در ذهنشان این است که لا ضرر فقط نفی است. یکی از راه هایی که مشکلات آمده اند حق کنند گفته اند جلوی کثرت تخصیص را بگیرند لا ضرر مرادش فقط نفی است. یعنی نفی مسئله لزوم. بسیار خب. خب نفی لزوم چیست؟ یعنی عقد بیع عوض می شود شبیه هبه می شود می شود جائز. عقدی که لازم بود خوب دقت کنید اگر آمد با لا ضرر لزوم را برداشت حکم بکند به جواز عقد یعنی عقد بشود متزلزل خب در این صورت فرض کنید من کتاب را خریدم به ده هزار ت و مان بعدش هم فهمیدم ضرر کردم. کتاب را می خواهم بهر حال. طرف هم که فهمید من می خواهم می گوید من فسخ می کنم. من به سی هزار تومان می فروشم. خودش گفت ده هزار تومان گران بود. اینکه به نفع من نشد. این چجور لا ضرری است؟ شما با لا ضرر آمدید که ضرر من را بردارید. آن وقت نتیجه گرفتید که عقد بشود جایز. لذا اینها می گویند با لا ضرر بیاییم بالاتر. شارع به جای اینکه عقد را جایز کند به جای اینکه حکم بکند به جواز، جواز حکمی ایجاد کند، حکم می کند به ثبوت حق برای آن طرفی که مغبون واقع شده است. آن که متضرر شده است. برای دو طرف که معنا ندارد. برای آن که مغبون شده است بهترین راه این است که حق و حقوق حفظ شود. نسبت به آن آقایی که فروخته است لازم است عقد. حق ندارد به هم بزند.

س: جواز یک طرفه چه

ج: این حق است جواز هم نیست. چون هدف چیست چون ممکن است شخص بگوید من کتاب را می خواهم ولو ده هزار تومان است می خواهم. اگر بخواهد آن وقت لذا اگر حق باشد قابل اسقاط است. می گوید که اقا من اسقاط کردم. حتی قبل از عقد هم قابل اسقاط است. اما اگر حکم باشد قابل اسقاط نیست. نه قبل از عقد نه بعد از عقد. مگر اینکه عمل نکند و الا حکم قابل اسقاط است. خوب تأمل بفرمایید اینها می آیند این را می گویند مادام که خیار پیش شارع معتبر است البیعان بالخیار، صاحب الحيوان بالخیار ثلاثة ايام. اگر شارع می خواهد ضرر را بردارد همان بحث لا ضرر است چیز دیگر هم نیست. اگر می خواهد ضرر را بردارد برداشتن این ضرر به این است که با مراعات جمیع جهات نسبت به فروشنده عقد لازم باشد نسبت به خریدار عقد را خیار قرار دهد. اما عقد جایز نشود عقد هنوز لازم است. اما حق خیار که یک حق شخصی است برای مغبون قرار بدهد. که عرض کردیم خیار سلطنت فسخ العقد. قدرت به فسخ عقد دارد. این اسمش خیار است.

این که شما آمدید با لا ضرر این نکته فنی این است اینها می گویند تمام این مراتب با لا ضرر است. این آقایان ما که می گویند نه لا ضرر فقط مفادش نفی است اینها را می خواهند قبول نکنند. علمای اهل سنت و علمای ما عده ای که تمسک کرده اند در حقیقت تمام این مراتب را می خواهند اثبات کنند. نه اینکه لا ضرر فقط معنایش اثبات است. نه اینکه لا ضرر فقط معنایش نفی است. این معنای هفتم خوب دقت کنید لا ضرر نفی است. لکن نفیی که از زبان شارع می آید. مقنن می آید. این نفی جاهای مختلف ظهورهای مختلف دارد. در بحث شریک، شفعه درست می کند. در بحث غبن خیار درست می کند. در بحث شراب خوردن فقط حرمت را بر می دارد. در بحث دیگر مثلا وضوی جبیره درست می کند. تماش لا ضرر است. عوض نشده است نه اینکه شش تا لا ضرر باشد یک لا ضرر است. اگر یادتان باشد من از کتاب این ابازیه که خواندم ۹ قاعده از لا ضرر دارد. نه اینکه ۹ قاعده. آن مواردش مختلف است. در هر مورد یک اثر می گذارد. پس نتیجتا لا ضرری که از مقنن صادر می شود هم می تواند نفی باشد صرف هم می تواند اثبات باشد هم می تواند خیار درست کند هم می تواند مثلا مسئله وضوی جبیره درست کند و الی آخره. در هر مقامی طبق همان مقام.

س: حاج آقا مشکلش این است که تشخیص این که در هر مقامی چه کار باید کرد

ج: خب دیگر همان جا مثلا در وضو برگردیم به تیمم یا جبیره. می گوید چون شارع جبیره گفته است بر می گردیم به جبیره.

س:

ج: دیگر در لا ضرر این مشکل دارد راست است. آن وقت دقت کنید من فکر می کنم صاحب دعائم که آن حدیث واحد را آورده است که ما هم نیاوردیم در حقیقت صاحب دعائم می خواسته است همین معنا را بفهمد. چون می گوید که حق ندارد دیوار مشترک را خراب کند. لقول النبی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و اذا هدمه کلف بینائه. این دومی اثبات است البته نمی دانیم چرا دومی را بعد از لا ضرر آورده است. اگر دلیلش لا ضرر باشد ایشان می خواهد از لا ضرر دو معنا در بیاورد هم نفی هم اثبات. فرض کنید به زبان ما مأمور شهرداری آمده دیوار مشترک را خراب می کند جلویش را می گیرند آقا تو حق نداری خراب کنی چون ضرر به همسایه است. لا ضرر. فردای آن آمدند دیدند شب خراب کرده است آقا بیا دو مرتبه درست کن لا ضرر. ببینید با لا ضرر هم جلوی خراب کردن را می گیرند با لا ضرر هم دستور می دهند که بساز. این تمام بحث این است. نه اینکه دو لا ضرر است. لا ضرر یکی است. وقتی که می خواهد خراب کند جلویش را می گیرد. وقتی که خراب کرده است به او می گوید که بساز.

اینها حرفشان این است اهل سنت تمام این دو تا به لا ضرر درمی آید. پس نمی شود گفت لا ضرر فقط نفی است یا لا ضرر فقط اثبات است. نه لا ضرر مواردش مختلف است. حتی لا ضرر احکام سلطانی را هم می گیرد. یعنی لا ضرر در مقام اجرا هم می گیرد. یک جاهایی اثبات های خاصی دارد یک جایی اثبات ندارد حتی لا ضرر چون از زبان رسول الله است اصل تشریع را می گیرد. بلکه ممکن است در زمان رسول الله لا ضرر ملاکات را هم بگیرد. اصلاً احکام کتاب، کلیه احکام الهی، انبیاء الهی حتی ممکن است کلیه انبیاء که تمام شرایع الهی بر این اساس بوده است که ضرر و ضرار نباشد. خوب دقت کنید هیچ مشکل خاصی ندارد. آن وقت نبودن ضرر و ضرار از طرف مقنن صورت های مختلفی پیدا می کند که عرض کردیم. این هم معنای هفتم که انصافاً آن که در کتب اهل سنت است همین معنا است. اینکه ۹ تا قاعده را هم در آورده اند به همین تقریب است. از لا ضرر ۹ قاعده هم در آورده اند. یکیش الضرر یزال است. اینها هدفشان در حقیقت این بوده است حرف بدی هم نیست فقط باید اثبات شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين